



موضوع خاص: آیه تجارت

موضوع عام: أدلهی لزوم معاواة

مروری بر جلسات گذشته:

بحث در ارتباط با اصله اللزوم فی الملک بود و یکی از ادله لزوم ملک را شیخ آیه شریقه لا تاکلو دانسته اند دو بیان دارند که بیان اول گفته شد که مجموع مستثنی منه و مستثنی را مبنا قرار دادند که رجوع بعد از تحقق ملکیت نه تجارت است و نه ملکیت دارد و لذا نمی توان قائل به نفوذ فسخ شد مگر اینکه دلیلی بر آن دلالت کند. دلیل دوم را آیه مستثنی منها قرار دادند یعنی لا تاکلو اموالکم بینکم بالباطل» بعد عرض شد که عمده مسأله اینجا تفسیر معنای باطل است. خود شیخ باطل عرفی دانسته است. در مقابل یک بیان محقق خوئی داشتند که باطل واقعی دانستند که دو اشکال اساسی به بیان ایشان وارد شده است که ما این دو را تایید کردیم لذا بیان محقق خوئی را قبول نداریم. این آیه یکبار در صحت معاطات بکار رفته و یکبار در لزوم معاطات. به دلیل اینکه بحث ما لزوم است و صحت گفته شده است ولی با برش صحت بیان شده است. دوستان مطالب را می توانند از سامانه استفاده کنند و ما حداقل بیان را در لزوم داشته باشیم.

در ارتباط با فرمایش محقق خوئی چند اشکال جدی بیان کردیم. که دو تا اشاره شد و دو تای دیگری نیز اشاره می شود اشکال اول اینکه نمی توان گفت الفاظ موجود در روایات و آیات ملقی به عرف هستند و لذا معنای عرفی در همه این الفاظ جاری است. بله در عبادات آنهایی که مخترعات شرعی هستند - که این حرف یک اشکال دارد که ایا می تواند گفت که عبادات مخترعات شرعی هستند اگر اولین انسان را شارع بدانیم که این از بحث های بسیار اساسی است در فهم سیستم عقلائی و جامعه بدون حضرت امام پا نمی گیرد و اولین انسان امام است. این حرف مهمی است و یکی از مبنای اساسی فقه الخمینی است. در علوم انسانی این حرف مهمی است که مبنای علوم انسانی انسان است و مبنای انسان خلیفه الهی است.

در فضای عمومی که فضای ندیدن بحث ولایت در معارف اسلامی است در این فضا اگر گفتیم که عبادات مخترعات شرعی است خود اختراع شرعی قرینه است که نمی توان اینها را عرفی دانست ولی در غیر اینها الفاظ ملقی به عرف هستند و ما نمی توانیم سراغ معانی واقعی برویم در عبادات با مبنای قبول مخترع شرعی باید مبنای شرعی مبنا قرار گیرد نه واقعی لذا فرمایش محقق خوئی و من تبع غلط است.

ثانیا این اشکال دوم را حضرت امام خیلی خوب وارد کردند. شما حداقل در ادله امضا نمی توانید کار کنید. این دو مربوط می شود به جایی که شارع می خواهد روابط عقلانی را امضا کند مثل احل الله البیع یا آیه تجاره که آمده تجارت عرفی را تایید کند که تجارت عرفی اعم از بیع است که معاطات یک نوع تجارت است اجاره نیز. ولی اولی اعم است. محقق خوئی فرمودند که آیه تجارت راه را برای خیلی از عقود مستحدثه باز می کند و به نظر ما این مطلب خوب محقق خوئی با اینکه می گویند معانی واقعی است جور در نمی آید.

اشکال دیگری که بعضی وارد کردند این است که اگر شما بخواهید با باطل واقعی کار کنید با شان نزول آیه جور نمی آید. روایات زیادی مثل صحیحہ زیاد بن عیسی است که بحث قمار مطرح است که حضرت امام صادق فرمودند قریش تقامر الرجل و اهله... «قریش با قمار مال و اهلش را تصاحب می کردند فنهتھم الله» با این آیه قریش را نهی کرد و گفت لاتاکلو...» و اشکال این است که شان نزول آیه سازگار با باطل واقعی نیست زیرا این باید باطل عرفی باشد نه باطل واقعی که این اشکال را ما وارد نمی دانیم زیرا شان نزول با این آیه سازگار در تفصیل حضرت امام نه این تفصیل. توضیح مطلب: براساس شان نزولی که حضرت امام صادق بیان فرمودند قریش قمار را حق عرفی می دیدند نه باطل عرفی و به تبع سیستم عرفی تملک مال طرف را با قمار را عرفا درست می دانند. و در قمار بازی برای خود حق عرفی قائل هستند. لذا شان نزول آیه این است که آیه ناظر به باطل عرفی است ولی به اضافه تصرف شارع که نشان می دهد چی حق است و چی باطل است عرفا و لذا کسی نمی تواند شان نزول را برای اثبات باطل واقعی استفاده کند زیرا آنان قمار را مصداق حق عرفی می دانستند نه باطل عرفی و شان نزول شاهد نظریه حضرت امام است.

لذا ما دو اشکال اول را تایید کردیم ولی اشکال سوم را قبول نداریم و می گویم این اشکال به نفع محقق خوئی نیست به ضرر ایشان هم نیست از باب اینکه اگر کسی بخواهد با شان نزول اثبات باطل عرفی کند شان نزول به ضررش می شود زیرا آنان قمار را حق عرفی می دانستند و تسلط و تصرف به قمار را از مصادیق تصرف حق می دانستند.

اشکالی دیگر این بود که اگر شما با حق و باطل واقعی بخواهید کار کنید ما می توانیم از آیه استفاده کنیم ولی از باب قرینه مقام.

سوال جواب: روایت با همین تحلیلی که بیان کردید شاهد صدق فرمایش حضرت امام است.

در عمور اعتباری ملاک حق و باطل را باید در آورید چه اعتباریات عقلایی و چه اعتباریات شرعی. باید دید چنین تصویری از حق و باطل در امور اعتباری درست است یا غلط و در فهم های عقلانی باید دید مبنای اعتباری چیست.

یک اشکال دیگری به محقق خوئی گرفته شده که این حق و باطل را شما واقعی می دانید و لذا آیه را غیر قابل تمسک می دانید و به شیخ اشکال گرفته که شما دارید با باطل عرفی کار می کنید و حق دارید ولی من معتقدم که این آیه ناظر به حق و باطل واقعی است و لذا مجمل است و قابل اخذ نیست زیرا ما نمی دانیم که در متن واقع الان که می خواهیم از اطلاق آیه استفاده کنیم و تکلیف معاطات را روشن کنیم و اثبات لزوم در معاطات کنیم به وسیله آیه در حالیکه نمی دانیم. شاید واقعا شارع برای معاطات لزوم جعل کرده باشد فرض بر این است که ه آیه می گوید لاتاکلو باطل الواقعی الا ان تکون تجاره که این تجاره نیز حق واقعی است و عند الشک نمی دانم که واقع چیست پس نمی توانم از آیه استفاده کنم.

آقایان اشکال کردند که ما می توانیم این مشکل را با قرینه مقام حل کنیم. شارع به دلیل اینکه در مقام اعطا قاعده است می تواند بگوید که مبنای من حق و باطل واقعی است ولی این را واگذار به فهم عرف می کنم الا جایی که خلافش را بگویم تا قاعده قاعده بشود. خیلی از فقها برای فرار از اشکال محقق خوئی به ایشان این گونه گفته اند. لاتاکلوا... بالباطل الواقعی الا عن تجاره که حق واقعی ولی این حق و باطل واقعی با فهم عرف فهمیده شود الا اینکه شارع خلافش را بگوید و در مانحن فیه که بحث شک است که شارع خلافش را نگفته است پس عرف مبنا است. لاتاکلوا... بالباطل الواقعی الا عن تجاره که حق واقعی ولی این حق و باطل واقعی با فهم عرف فهمیده شود الا اینکه شارع خلافش را بگوید و در مانحن فیه که بحث شک است که شارع خلافش را نگفته است پس عرف مبنا است.

ما این اشکال را نیز رد کردیم زیرا اعطا قاعده وقتی است که ما در فضای مفاهیم شرعی وارد شویم. اگر کسی گفت که آیه در مقام بیان معانی واقعی است نمی توانید گردنش بگذارید که شارع دارد اعطا قاعده می کند کسی که می گوید شارع دارد اعطا قاعده می کند مبنای حرفش می شود حق و باطل شرعی لذا این حرف را مثل علامه در المیزان می تواند این حرف را بزند که مطلب را سر باطل شرعی برده است. اگر کسی گفت که اینها در مقام بیان قاعده ای هستند که شارع خواسته قاعده بدهد و خواسته تکلیف حق و باطل شرعی را مشخص کند. این حرف بسیار قابل استفاده است.

در مانحن فیه که عند الشک است شارع چیزی نگفته پس فهم عرفی محکم است البته در صورتیکه کسی دنبال حق و باطل شرعی باشد. ولی مثل محقق خوئی که گفته شارع در مقام اعطا حق و باطل واقعی است چطور می تواند به گردن او گذاشت که شارع در مقام اعطا قاعده است.

اشکال بعدی اینکه خود محقق خوئی این را بیان کرده است. ایشان یک بحثی کرده است که آیا استثنا در آیه متصل است یا منفصل است. ایشان زیبا متصل را فتوا داده است و گفته اگر منفصل باشد این قرینه وسط می آید که ان شالله فردا خواهیم گفت.